1395.11.18

بسم الله الرحمن الرحیم

خلاصه مباحث

بحث این جلسه در سند روایت عبد الرحمن بن الحجاج که بر لزوم احتیاط به آن استدلال شده، می باشد. یکی از اسناد، سند تهذیب است که علی بن السندی در صدر آن واقع شده است. استاد در این جلسه با بیان و بررسی شیوه مرحوم آقای خویی در عدم حکم به اتحاد علی بن السندی و علی بن اسماعیل، علاوه بر نقد این شیوه و بیان شیوه صحیح در توحید مختلفات، با اقامه قرائن متعدد، اتحاد علی بن اسماعیل و علی بن السندی را نتیجه می گیرند.

سند روایت در کافی

بحث در سند روایت عبد الرحمن بن الحجاج که بر لزوم احتیاط به آن استدلال شده، بود. بیان شد در کافی[[1]](#footnote-1) دو سند ذکر شده که یک سند آن محوّل بوده و به دو سند بازگشت داشت. سندی که در آن ابراهیم بن هاشم عن ابیه بود بنا بر تحقیق مسلم نزد متأخرین که ابراهیم بن هاشم را توثیق می کنند، صحیحه است. سند بعد که در آن محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان وارد شده است، نیز علی التحقیق صحیحه است چون محمد بن اسماعیل النیسابوری به نظر ثقه است. سند سوم که علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بود نیز بنابر تحقیق که محمد بن عیسی بن عبید یقطینی ثقه است، صحیحه می باشد.

سند روایت در تهذیب

سند چهارم روایت، سندی موجود در تهذیب[[2]](#footnote-2) است که با علی بن السندی آغاز می شود. در این سند دو بحث وجود دارد؛ شناخت علی بن السندی و توثیق یا تضعیف او و سند شیخ طوسی به علی بن السندی.

**علی بن السندی**

مرحوم آقای خویی در باره علی بن السندی عبارتی دارند که پس از نقل آن، مورد بررسی قرار می گیرد: «قال الکشی نصر بن الصباح قال: علی بن إسماعیل ثقة و هو علی بن السندی لقب إسماعیل بالسندی. أقول: لا اعتماد علی قول نصر بن الصباح فلا بد من البحث فی هذا الموضوع»[[3]](#footnote-3)

**نصر بن الصباح**

هر چند نصر بن الصباح، علی بن السندی را به علی بن اسماعیل تطبیق داده و توثیق کرده است اما ایشان کلام نصر بن الصباح را معتبر نمی دانند. وجه عدم اعتبار کلام نصر بن الصباح در دیدگاه مرحوم آقای خویی، امکان دارد شهادت کشی به غلو نصر بن الصباح باشد.[[4]](#footnote-4) اما غلو در مقامات ائمه ع موجب از بین رفتن وثاقت در سایر جهات نیست. البته این امکان نیز وجود دارد که و لو شهادت به غلو موجب تضعیف راوی نیست اما دلیلی بر توثیق نصر بن الصباح نداریم و به همین علت مرحوم آقای خویی قول او را معتبر ندانسته است.

**جریان اصاله عدم الخطا در روای ضعیف**

فارغ از بحث کبروی شهادت به غلو که آیا موجب تضعیف راوی است یا نه؟ و این که شهادت کشی به غالی بودن نصر بن الصباح تضعیف او محسوب می شود؟ این بحث وجود دارد که آیا در اموری که قطع به عدم تعمّد کذب داریم و انگیزه ای بر کذب وجود ندارد، اصاله عدم الخطا در راوی ضعیف جاری است تا با ضمیمه این اصل و علم به عدم تعمّد بر کذب، کلام راوی ضعیف در این مورد خاص، پذیرفته شود؟

به نظر می رسد اصاله عدم الخطا از شؤون راویان ثقه نیست و در راوی ضعیف نیز اصل عقلایی عدم الخطا جریان دارد. مطابق این مبنا، می توان با جریان اصاله عدم الخطا در نصر بن الصباح و ضمیمه نبود داعی بر کذب در توثیق یا تضعیف علی بن اسماعیل و تطبیق او به علی بن السندی، قول نصر بن الصباح را در مورد علی بن اسماعیل پذیرفت حتی در صورتی که نصر بن الصباح را با شهادت کشی به غلو، تضعیف کنیم.

**کفایت وثاقت راوی در مورد خبر**

بر فرض عدم جریان اصاله عدم الخطا در راوی ضعیف، این پرسش وجود دارد که هر چند با شهادت کشی، نصر بن الصباح غالی است اما آیا در پذیرش خبر، وثاقت مطلقه شرط است یا وثاقت در امور مربوط به آن خبر کافی است؟ در مورد نصر بن الصباح این پرسش این گونه جریان دارد که نصر بن الصباح گاه در مورد مقامات و منازل ائمه ع مطلبی را نقل می کند و گاه در مورد توثیق و تضعیف روات دیگر مطلبی را بیان کرده است. حال اگر اخبار او در منازل ائمه ع را به علت غلو، معتبر ندانیم اما دلیلی مانند اعتماد کشی، بر اعتبار قول او در امور تاریخی و رجالی داشته باشیم، آیا توثیق مقیّده نصر بن الصباح، در پذیرش اقوال رجالی و تاریخی او کافی است یا باید حتی برای پذیرش قول او در این امور، وثاقت مطلقه نصر بن الصباح اثبات شود؟

پاسخ به این پرسش مبتنی بر مبنای پذیرش قول ثقه و خبر واحد است.

گاه به سیره عقلا یا ادله شرعی، خبر واحد را به طور کلی و در تمام امور – حتی امور مربوط به شرح حال روات و رجال - حجت دانسته و ادله حجیت را ناظر به طریقیت می دانیم، در این صورت، همین که راوی در مورد روایت ثقه باشد در طریقیت کفایت می کند و قول راوی در خصوص موردی که وثاقت در آن دارد، معتبر است.

گاه حجیت خبر به ادله شرعیه ای است که جنبه طریقی صرف ندارند و تعبّد و موضوعیت در آنها وجود دارد. مثلا این احتمال وجود دارد که به جهت احترام شخص ثقه و ترویج عدالت، قول راوی عادل حجت شده باشد. در این فرض نمی توان حجیت مقیّده روایت راوی را اثبات کرد.

گاه حجیت قول راوی در رجال را به انسداد صغیر و حجیت ظن رجالی می دانیم، در این فرض ظن رجالی از قول راوی ایجاد شده و حصول ظن رجالی وابسته به ثقه بودن راوی در غیر امور مربوط به شناخت رجال، نیست. حجیت ظن رجالی، مبنای مرحوم وحید بهبهانی و اتباع ایشان است و بعد از ایشان تقریبا قول غالب، حجیت ظنون رجالی بوده است.

بنابراین پذیرش قول راوی در توثیق یا تضعیف، بازگشت به مبنای پذیرش قبول خبر در رجال دارد که آیا دلیلی خاص بر پذیرش آن وجود دارد یا ذیل همان ادله کلی حجیت خبر واحد، مندرج است؟

**حجیت قول نصر بن الصباح از باب اطمینان**

دو بحث سابق در جریان اصاله عدم الخطا و کفایت وثاقت در مورد روایت، در فرضی بود که بخواهیم برای قول نصر بن الصباح حجیت تعبدیه را ثابت کنیم اما به نظر می رسد نکته اصلی در پذیرش قول نصر بن الصباح، حصول اطمینان از این قول به ضمیمه سایر قرائن موجود در مقام است. احتمال اشتباه اشخاصی که نزدیک به زمان راوی بوده و در مورد آنها اظهار نظر می کنند، به علت محسوس بودن، احتمال ضعیفی است و حتی در فرض عدم جریان اصاله عدم الخطا، باز احتمال خطا به نظر بسیار ضعیف است و می توان به ضمیمه قرائن موجود در مقام، اطمینان به صحت قول نصر بن الصباح، حاصل کرد.

**قرائن تعدّد علی بن اسماعیل و علی بن السندی**

مرحوم آقای خویی در ادامه کلام خویش، علی بن السندی را با علی بن اسماعیل متحد ندانسته و علی بن اسماعیل در این طبقه را منصرف به علی بن اسماعیل بن عیسی می داند و می نویسد: « فنقول: إن علی بن إسماعیل قد روی عنه الصفار ... و روی عنه محمد بن أحمد بن یحیی ... و قد تقدم فی ترجمة علی بن إسماعیل بن شعیب أن علی بن إسماعیل فی هذه الطبقة ینصرف إلی علی بن إسماعیل بن شعیب» علی بن اسماعیل بن شعیب المیثمی در این کلام سهو القلم است و از نظر طبقه با علی بن اسماعیل، متفاوت است. ایشان خود نیز در جای دیگر چنین مطلبی نفرموده، بلکه در انتهای ترجمه علی بن السندی انصراف علی بن اسماعیل به علی بن اسماعیل بن عیسی را بیان می کند.[[5]](#footnote-5)

ایشان پس از ذکر روات علی بن السندی و علی بن اسماعیل بیان می کند: « و المتحصل من ذلک: أن علی بن إسماعیل و علی بن السندی. وردا فی أسناد الروایات و روی عن کل منهما الصفار و محمد بن أحمد بن یحیی و روی کل منهما عن صفوان و حماد و عثمان بن عیسی و محمد بن إسماعیل و محمد بن عمرو بن سعید و بذلک استظهر الأردبیلی فی جامعه صحة ما ذکره نصر بن الصباح من أن السندی لقب إسماعیل والد علی و تقدم عن الوحید فی التعلیقة اتحاد علی بن السندی مع علی بن إسماعیل بن عیسی من جهة الاتحاد فی الراوی و المروی عنه الی ان قال:

فتحصل أن موارد اختلاف علی بن إسماعیل و علی بن السندی فی الراوی و المروی عنه أکثر من موارد عدم الاختلاف و مع ذلک کیف یمکن الجزم باتحادهما و الله العالم؟»[[6]](#footnote-6)

ایشان با وجود ذکر راویان و مشایخ مشترک علی بن اسماعیل و علی بن السندی، اما به علت بیشتر بودن راویان و مشایخ اختصاصی هر یک، اطمینان به وحدت این دو را نفی می کند.

**روش کلی توحید مشترکات**

کلام مرحوم آقای خویی از نظر روش توحید مختلفات به نظر صحیح نیست. جدا از صحت و سقم، توحید علی بن اسماعیل و علی بن السندی به نظر می رسد، شیوه ای که ایشان برای توحید مختلفات به کار برده و به تعداد مشایخ و روات این دو راوی اکتفا کرده است، ناقص باشد. در توحید مختلفات نکات مختلفی تأثیر گذار است که باید همه این نکات مدّ نظر باشد.

یکی از روش ها برای حصول اطمینان یا ظن به توحید مختلفات، نگاه به مشایخ کم روایت است. مثلا اگر علی بن اسماعیل و علی بن السندی هر دو از محمد بن عمرو بن سعید که کم راوی است، روایت کرده باشند، روایت کردن دو راوی به نام علی که در اتحاد آنها بحث وجود دارد و برخی این دو را متحد دانسته اند، امری بعید به نظر می آید. به حساب احتمالات، بسیار بعید است که دو نفر هم نام که سخن در اتحاد آنها وجود دارد، از راوی کم روایتی مثل محمد بن عمرو بن سعید، روایت کرده باشند در حالی که بر فرض احتمال وحدت این دو، نقل روایت یک راوی از محمد بن عمرو بن سعید امری مستبعد نیست.

این استدلال تنها در روات کم روایت جریان دارد و نمی توان با این استدلال، رواتی را که راویان زیادی از آنها روایت کرده اند، متحد دانست. مثلا نمی توان به علت نقل روایت حماد بن عیسی و حماد بن عثمان از امام صادق ع، این دو حماد را متحد دانست زیرا روات از امام صادق ع به حدی زیاد هستند که امکان وجود دو راوی به نام حماد در روات از ایشان، امری بسیار طبیعی است. اما مثلا اگر حماد بن عیسی و حماد بن عثمان از راوی کم روایتی مانند عیسی بن السری روایت کنند، امکان دارد کسی قائل به وحدت این دو شود. پس یکی از شیوه های کاربردی در توحید مختلفات، در نظر گرفتن راوی مشترک بین دو عنوان و بررسی پرروایت یا کم روایت بودن اوست.

روش دیگری که برای توحید مختلفات، کارساز است در نظر گرفتن راویان از دو عنوان محتمل الاتحاد است. مثلا با در نظر گرفتن راوی مشترک بین دو عنوان، کم شیخ یا پر شیخ بودن راوی مورد بررسی قرار گیرد و در فرض کم شیخ بودن راوی همان تقریب سابق تکرار شود.

روش سوم که امکان دارد از آن استفاده شود، بررسی اسنادی است که از نظر راوی و مروی عنه، این دو عنوان محتمل الاتحاد است. در بحث فقه در تمییز مشترکات هر سه روش بررسی و در برخی از نمونه ها، به کار گرفته شد اما بحث ما در اینجا در توحید مختلفات است که همین راه ها با تفاوت هایی در شیوه، کار برد دارد.

نکته چهارمی که باید در توحید مختلفات دقت شود، میزان روایت راویان مشترک و مختص است. مثلا عمده روایت راویان مشترک بین دو عنوان از مشایخ مشترک باشد و هر از این دو عنوان یک یا چند روایت از شیخی اختصاصی داشته باشند، نمی توان حکم به تعدد این دو عنوان کرد.

در نتیجه به نظر می رسد، روشن مرحوم آقای خویی در شمارش تعداد راویان مشترک و مختص و بیشتر بودن روات مختص، در حکم به تعدد راوی کافی نیست.

**قراین اتحاد علی بن السندی و علی بن اسماعیل**

برای اثبات اتحاد علی بن السندی و علی بن اسماعیل، قرائن متعددی می توان اقامه کرد که به آنها اشاره می شود.

**اتحاد مشایخ و شاگردان**

یکی از قرائنی که می توان بر اتحاد این دو راوی اقامه کرد، اتحاد مشایخ و شاگردان آنهاست. همانگونه که در بررسی کلام مرحوم آقای خویی بیان شد، استدلال ما به صرف اتحاد مشایخ یا شاگردان نیست بلکه با در نظر گرفتن اتحاد در مشایخ و شاگردان کم روایت به دنبال تقویت اتحاد هستیم.

بر همین اساس در شاگردان مشترک علی بن اسماعیل و علی بن السندی روات پرروایتی مانند صفّار و محمد بن احمد بن یحیی وجود دارند که وجود دو شیخ برای اینها به نام علی، امری مستبعد نیست.

در مشایخ مشترک نیز روات پرروایتی مانند صفوان، حماد بن عیسی و محمد بن اسماعیل بن بزیع، وجود دارد که نقل دو علی نام از آنها امری بسیار طبیعی است. اما در این مشایخ، محمد بن عمرو بن سعید وجود دارد که به این حد، پر روای نیست. این امکان وجود دارد با در نظر گرفتن این راوی قرینه ای برای اتحاد علی بن السندی و علی بن اسماعیل اقامه شود.

البته این قرینه تنها در حد بیان روش و نحوه توحید مختلفات است و جدای از صحت و سقم تطبیق این قرینه در مقام، قرائن متعدد دیگری بر وحدت این دو وجود دارد که موجب علم و اطمینان به اتحاد است.

**وجود اسامی شبیه در این طبقه**

قرینه ای که به روشنی اتحاد علی بن اسماعیل و علی بن السندی را اثبات می کند، وجود نام های مشابه این دو راوی در همین طبقه است. در این طبقه، دو روای دیگر شبیه به علی بن اسماعیل و علی بن السندی وجود دارد. یکی سعد بن اسماعیل[[7]](#footnote-7) است که عینا سعد بن السندی[[8]](#footnote-8) نیز در اسناد این طبقه موجود است. دیگری محمد بن اسماعیل[[9]](#footnote-9) است که باز محمد بن السندی[[10]](#footnote-10) در اسناد این طبقه وارد شده است. بسیار بعید به نظر می رسد در یک طبقه شش راوی که مشایخ مشترکی نیز دارند، وجود داشته باشد که سه به سه در پدر مشترک باشند و در یک طبقه السندی سه پسر به نام های سعد، علی و محمد داشته و اسماعیل نیز سه پسر به نام های سعد، علی و محمد داشته باشد. اما اگر این سه برادر بوده و پدرشان هم اسماعیل نام داشته باشد و هم ملقّب به سندی نیز باشد، امری بسیار طبیعی است.

نکته دیگری که اتحاد علی بن السندی و علی بن اسماعیل را تقویت می کند، روایت سعد بن اسماعیل[[11]](#footnote-11) و علی بن السندی[[12]](#footnote-12) از پدرشان است. همین که از بین این سه راوی شبیه به هم، دو نفر از آنها از پدرشان روایت داشته و پدر هر دو راوی باشد، باز موجب تقویت اتحاد است.

نکته دیگری که باز وحدت را تقویت می کند، اتحاد محمد بن اسماعیل و علی بن اسماعیل در این که جدّ هر دو عیسی است.

نکته دیگر در تقویت اتحاد، وجود اسنادی با نام علی بن السندی القمی[[13]](#footnote-13) و علی بن اسماعیل الاشعری[[14]](#footnote-14) و محمد بن اسماعیل القمی[[15]](#footnote-15) است. علی بن اسماعیل اشعری است و اشعری ها اهل قم هستند و قمی بودن علی بن السندی نیز موجب تقویت وحدت است.

مجموعه این قرائن موجب اطمینان به وحدت علی بن اسماعیل و علی بن السندی است و سعد، علی و محمد سه برادر بوده اند که ظاهرا سعد به علت نقل بیشتر از پدر، برادری بزرگتر بوده، علی که از پدر روایتی دارد، برادر وسطی و محمد نیز که از پدر روایت نمی کند، برادر کوچک تر بوده است. محمد تنها از علی بن الحکم که از نظر طبقه از صفوان که شیخ علی است، روایت می کند و همین شاهد بر کوچک تر بودن محمد است.

حاج آقای والد در یکی از حواشی ثواب الاعمال بر اتحاد تأکید داشته و بسیاری از این قرائن را بیان کرده اند و بنده در حاشیه بصائر، چکیده این قرائن را اشاره کرده ام.

**وجه نام گذاری به السندی**

امکان دارد وجه نام گذاری اسماعیل به السندی تجارت داشتن در هند باشد کما این که حلبی به علت تجارت در حلب، به حلبی اشتهار یافته است یا به علت شباهت به هندی ها، به السندی ملقّب شده باشد که این نوع اسم گذاری ها در قم متداول بوده است.

**تأکیدی دوباره بر اهمیت تعداد روایات مشایخ و شاگردان**

روش مرحوم آقای خویی در توحید یا عدم توحید مختلفات آن است که با در نظر گرفتن مشایخ مشترک بین علی بن اسماعیل و علی بن السندی و بررسی تعداد آنها که مثلا پنج راوی صفوان، حماد، عثمان بن عیسی، محمد بن اسماعیل، محمد بن عمرو بن سعید، است و در نظر گرفتن روات اختصاصی هر یک که مثلا هفت راوی است، تعداد روات مختص را بیشتر دانسته و حکم به عدم اتحاد کرده است. اما همانگونه که بیان شد صرف این روش کافی نیست و باید میزان روایت های مجموعه روات مختص و مشترک را در نظر گرفت. مثلا اگر 90 یا 95 درصد روایت ها از مشایخ مشترک بوده و ده یا پنج درصد از روات مختص باشد، اتحاد این دو راوی بسیار قوی است. زیرا این احتمال که در یک روایت از یکی از دو تعبیر علی بن اسماعیل یا علی بن السندی یاد شود، امری بسیار طبیعی است و این نمی تواند قرینه بر تعدد باشد. مختصاتی که مرحوم آقای خویی بیان کرده است، در حدود پنج یا شش شیخ است و از هر یک از اینها یک یا دو روایت وجود دارد و این میزان به هیچ وجه ارزش رجالی ندارد. بله در صورتی که علی بن اسماعیل یا علی بن السندی از یک روای چندین روایت به یک نام داشته باشد و در هیچ یک از روایات از این راوی، نام دیگر وجود نداشته باشد، می توان بر این قرینه بر تعدد این دو عنوان استدلال کرد. در این موارد این سوال جدی است که چگونه می شود علی بن اسماعیل و علی بن السندی مثلا متحد باشند در حالی که علی بن اسماعیل از این شیخ ده روایت دارد اما علی بن السندی حتی یک روایت نیز از او ندارد؟

البته باز در این استدلال این نکته وجود دارد که به کار بردن تعبیر علی بن اسماعیل یا علی بن السندی به راوی آنها بستگی دارد؟

این احتمال وجود دارد که راوی خاصی به علت مأنوس بودن با یک تعبیر در تمام روایت های خود از یک شیخ، تعبیر خاصی را به کار ببرد و از تعبیر دیگر استفاده نکند.

در جلسه آینده در این زمینه بیشتر توضیح می دهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏4 ؛ ص391 [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذیب الاحکام؛ ج 5، ص: 466، ح 1631 [↑](#footnote-ref-2)
3. معجم‏رجال‏الحديث ج : 12 ص : 46، رقم : 8181 [↑](#footnote-ref-3)
4. نصر بن الصباح و هو غال‏ رجال‏الكشي ص : 18 ح 42 و حدثني أبو القاسم نصر بن الصباح و كان غاليا رجال‏الكشي ص : 322، ح 584 [↑](#footnote-ref-4)
5. معجم‏رجال‏الحديث ج : 12 ص : 50 ثم إنك قد عرفت أن علي بن إسماعيل بن عيسى ثقة و أن الوارد في الروايات من ذكر علي بن إسماعيل في هذه الطبعة يراد به علي بن إسماعيل بن عيسى‏ [↑](#footnote-ref-5)
6. معجم‏رجال‏الحديث ج : 12 ص : 48 تا ص: 50 [↑](#footnote-ref-6)
7. به عنوان نمونه: الكافي ج : 7 ص : 60 عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ سَعْدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِيهِ قَال‏ [↑](#footnote-ref-7)
8. به عنوان نمونه: تهذيب‏الأحكام ج : 2 ص : 338 عَنْهُ عَنْ بُنَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عِمْرَانَ عَنِ الرِّضَا ع [↑](#footnote-ref-8)
9. به عنوان نمونه: الكافي ج : 2 ص : 6 أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَال‏ [↑](#footnote-ref-9)
10. به عنوان نمونه: تهذيب‏الأحكام ج : 1 ص : 272 أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عِيسَى بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ قَالَ [↑](#footnote-ref-10)
11. به عنوان نمونه: الكافي ج : 7 ص : 68 مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ سَعْدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ الرِّضَا [↑](#footnote-ref-11)
12. به عنوان نمونه: تهذيب‏الأحكام ج : 6 ص : 225 مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع‏ [↑](#footnote-ref-12)
13. الكافي ج : 1 ص : 476 الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ السِّنْدِيِّ الْقُمِّيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ قَال‏ [↑](#footnote-ref-13)
14. الغيبة للنعماني ؛ النص ؛ ص206 وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْعَلَوِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ‏ الْأَشْعَرِيِ‏ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع‏

    الخصال ؛ ج‏1 ؛ ص106 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ‏ الْأَشْعَرِيِ‏ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُول‏ [↑](#footnote-ref-14)
15. الكافي ج : 3 ص : 452 مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقُمِّيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ رَفَعَهُ قَال‏ [↑](#footnote-ref-15)